

آزادی و بند در زبان

این گفته داهیانه از بواس مردمشناس و یکی از نخستین زبانشناسان امریکایی در آغاز قرن بیستم است که " دستور یک زبان اجبار و آزه گانش اختیار آنست " .

تعبیر این گفته برای نمونه آنست که اگر در فارسی بگوئیم من دیروز از همان آغاز شخص درگیر (اول شخص مفرد) و زمان عمل (گذشته) را تعیین کرده ایم . حال اگر عملی که انجام گرفته " رفتن به جایی " باشد ، جبر دستوری زبان فارسی از ما می خواهد که " رفتن " را صرف کنیم یعنی آنرا با زمان گذشته و " اول شخص مفرد " از نظر صوری سازگار نمائیم : من دیروز به آنجا رفتم .

از دیدگاه نقش ارتباطی زبان ، هیچ چیز ما را وانمیدارد که در بند این اجبار باشیم زیرا جمله ای چون من دیروز به آنجا رفتم دارای تمام اطلاعات جمله من دیروز به آنجا رفتم هست . عناصری چون من و دیروز بخشی از " اختیار " زبان فارسی هستند زیرا میتوان آنها را حذف کرد و جمله به آنجا رفتم را داشت حال آنکه من دیروز به آنجا رفتن (و یا حتی رفتن من دیروز به آنجا بعنوان جمله ای مستقل) در فارسی پذیرفتنی نیست . صورت ماضی فعل در اینجا (رفتم) مفهوم " گذشته " را به عامترین نحوی درگیر میکند و قید زمانی چون دیروز - اگر بخواهیم - آنرا ویژه تر و مشخص تر میسازد (مانند دهها قید زمان دیگر) .

بدینسان نظام فعل در فارسی در بند جبر صوری بیان زمانهاست در حالیکه قیدهای زمان در فارسی بعنوان عناصر آزه گانی آزادی زبان فارسی را در ویژه تر کردن جنبه زمانی انجام فعل جلوه گر میسازند . برعکس ، فعل فارسی در بند جبر مکانی نیست و ازینرو مفهوم مکان از سوی قیدهای مکان (مانند آنجا در مثال بالا) میتوانند آزادانه بیان شوند یا نشوند . صیغه ماضی و قید دیروز در رابطه عام به خاص هستند ولی نمیتوان چنین رابطه ای را میان من و کَم یافت چون از نظر معنایی همتر ازند ولی رابطه اختیاری - اجباری میان این دو همچنانکه میان ماضی و قید دیروز ، برقرار هست . در مورد من این

رابطه کلی تر بدان معناست که من میتواند در نقشهای نحوی دیگری جز فاعل مانند مفعول بیواسطه (مرادید) ، انواع مفعول های با واسطه (به من گفت ، از من پرسید) ، وابسته ملکی (کتاب من) ظاهر شود .

در آخرین تحلیل میتوان گفت که در هر زبانی تعادلی میان اختیار واژه گانی و جبر دستوری که نمودار آزادی و بند در زبان هستند بوجود میاید که ویژه همان زبانست و در تحول آن زبان دگرگون تواند شد .

در اینجا میتوان دو پرسش را مطرح کرد :

۱- چرا زبانها در جبر دستوری به بند کشیده شده اند؟

۲- تفاوتی که میان زبانها در تعادل جبر دستوری و اختیار واژگانی موجود است

چه نتایجی از دیدگاه کاربرد زبانهای گوناگون دارد؟

پاسخ به پرسش ۱ موضوع این مقاله نیست فقط کافیست که بگوئیم از جبر دستوری در زبانهای بشری بخاطر گرایش به صرف کمترین کوشش و حداکثر صرفه جویی ممکن و نیز یکپارچگی وقوام دستگاه زبان و واحدهای آن و نیز نیازه وجود فزونهایی در زبان که درک پیامهای زبانی را بویژه در شرایط نامناسب ارتباطی آسانتر میکنند ، گزیری نیست .

روی دیگر سکه آنست که عناصر اجباری دستوری بسیار محدود و در نتیجه پربسامد و عام هستند حال آنکه عناصر واژه گانی تقریباً نامحدود و در نتیجه کم بسامد و خاص هستند . از اینرو عناصر دستوری بار کمتری به حافظه انسان وارد میکنند تا عناصر قاموسی .

اما پاسخ به پرسش ۲ مقایسه ای را میان زبانهای گوناگون مطرح میکند که هنوز زبان شناسی نوین لاف از این دیدگاه بدان نپرداخته است . در این شکی نیست که توانایی درونی و ذاتی تمام زبانهای بشری بالقوه یکسان است ولی آیا قیمتی نیز که هر زبان برای رسیدن به این توانایی میپردازد یکی است؟ به سخن دیگر تعادل مطلوب و بهینه میان جبر دستوری و اختیار واژه گانی ، میان بند و آزادی در زبان کدامست؟ این پرسشها در حقیقت در چهار چوب پرسش عامتری مطرح میشود که آیا میتوان گفت زبانی از زبان دیگر مشکلترست یا نه؟ و اگر چنین است چگونه و چرا؟

پاسخ بدین پرسش دشوار است زیرا معمولاً "برای گویندگان هر زبان اشکال یادگیری زبانشان محسوس نیست و ما فقط در چهار چوب اصول منطقی کلی و نیز سنجش اشکال زبانهای متفاوت در آموزش به بیگانگان می توانیم به یافتن معیارهای عینی درین زمینه امیدوار باشیم .

بنظر من از آنجا که اجبار دستوری زبانها بایکدیگر متفاوت است و عبارت دیگر نکته ای که در یک زبان جبر دستوری است (مانند "تثنیه" در عربی) میتواند در زبان دیگری

اختیار واژه‌گانی باشد (مانند بیان مفهوم "تشبیه" در فارسی)، میتوان چنین نتیجه گرفت که در صورت بدست بودن معیارهای صوری مشخصی برای اندازه‌گیری جبر دستوری، هراندازه اجبار دستوری‌زبانی بیشتر باشد یادگیری آن لاقلاً برای بیگانگان دشوارتر است. از دیدگاهی دیگر شاید بتوان مسئله را چنین بیان کرد: اگر دستور یک زبان (به پیروی از نظر چومسکی) اعمال قواعدی زاینده ولی محدود بر واژه‌گانی خاص باشد آنچنانکه بطور نا محدود جمله بدست آید، هراندازه تعداد این قواعد کمتر و محدوده کاربردشان در واژه‌گان عامتر باشد، آن زبان آسانتر است.

نباید فراموش کنیم که قواعد دستوری گرچه اجباری هستند ولی در عوض بخاطر محدودیت و عمومیتشان اصولاً "خیلی زود از سوی کودکان آموخته میشوند و برعکس عناصر واژه‌گانی گرچه اختیاری هستند در عوض بخاطر شماره زیاد و سستی روابطشان به قیمت به حافظه سپردن واژه‌های بیشماری تمام میشوند.

اما اگر قاعده‌های دستوری نیز باصطلاح از استثنائات زیادی برخوردار باشد، تعمیم کاربرد این قاعده محدودیت بیشتری مییابد و در حقیقت ممکن است بعضی از قواعد دستوری مانند عناصر واژه‌گانی بصورت کلیشه‌ای و یکجا به حافظه سپرده شوند و بدینسان کار آنها دشوارتر کنند. برای اینکه مثالی از فارسی بدهیم میتوانیم بگوئیم که قاعدهٔ نوعی جملهٔ ساده ← مسندالیه + مسند + رابطهٔ نوعی ازین جمله نیز ← اسم + صفت + رابطه، در فارسی هنگام اعمال بر واژه‌گان از تعمیم چشمگیری برخوردار است: خسته‌ام، گرسنه‌ام، بیدارم، خوبم، شادم و مانند آن. ولی در کنار قاعدهٔ بالا که بسیار عام است، چندین کلیشهٔ دستوری وجود دارد که فقط چندین عنصر واژگانی را در بر میگیرد:

خسته، تشنه، سردمه، گرممه. در حالیکه نمیتوان گفت: *خوبمه، *شادمه و مانند آن. زبانی که در قاعده‌ای معادل قاعدهٔ بالا، از استثنائات کلیشه‌مانند و در حقیقت واژه‌گان گون فارغ باشد لاقلاً درین مورد از فارسی آسانتر است و برعکس.

البته ما فقط میتوانیم در اینجا این مسائل را مطرح کنیم بی آنکه بخواهیم عجالاً پاسخ علمی قاطعی بدان بدهیم ولی نکتهٔ مهم دیگری که باید درین مقاله بدان اشاره کرد آنست که قیمتی نیز که زبانها برای دستیابی به آزادی زبانی در قلمرو واژه‌گان میپردازند یکسان نیست و ازین دریچه هم میتوان زبانها را به دشوارتر و آسانتر تقسیم کرد بی آنکه معیار دقیق درجه‌بندی آنها روی این پیوستار (از آسان به دشوار) هنوز شخص باشد. درین زمینه نباید فراموش کرد که فقط واژه‌های ساده (بسیط) یک‌زبان

تک تک به حافظه سپرده میشوند و بخش مهمی از واژه‌گان را واژه‌های مرکب یا مشتق (ونددار) میسازند. در حقیقت درین بخش واژه‌گان اجبار دستوری که در عوض قدرت زایایی و تعمیم را به همراه دارد روی واژه‌های ساده اعمال میشود تا واژه‌های تازه را برای بیان مفاهیم تازه بدون کاربرد عناصر بسیط تازه بزایاند.

در آنچه که به زبان فارسی مربوط میشود جزوه کوچک ولی بس ارزنده دکتر محمدمقدم با عنوان "آینده زبان فارسی" به شیوه‌ای روشن و دقیق توانائی و قدرت زایایی واژه‌گانی فارسی را ارائه داده است ولی نکته اینجاست که میان بخش واژه‌های ساده و بخش واژه‌های مرکب و مشتق یک زبان نیز باید تعادلی دلخواه بوجود آید. اگر هنوز دقیقاً "نمیتوانیم این تعادل دلخواه را مشخص نمائیم و ازین دیدگاه نیز زبانها را با یکدیگر بسنجیم، دست کم میتوانیم بگوئیم که ورود واژه‌های بیگانه به یک زبان این تعادل را بهم میزند و بر اشکال کار برد آن میفزاید زیرا قاعده‌های زاینده و واژه‌گانی اغلب بر آنها اعمال نتواند شد. و ازین بدتر همانطور که در مورد واژه‌های عربی در فارسی چنین است - ممکن است بخشی از واژه‌های بیگانه با خود فقط در مورد خود قاعده‌های زاینده بیگانه را به همراه بیاورند و بدینسان از تعمیم اعمال قاعده‌های زایا بکاهند. واژه‌های عربی نه تنها فارسی زبان را مجبور میکنند که واژه‌های بسیط بیشتری را بخاطر بسپارند بلکه همچنین او را وامیدارند در توجیه رابطه این واژه‌ها با هم به قواعد زاینده بیشتری متوسل شوند. بسخن دیگر واژه‌گان فارسی بدون عناصر بیگانه و بویژه عربی از یکدستی و یکپارچگی و در نتیجه قدرت زایایی ویژه‌ای برخوردار است که واژه‌های بیگانه بویژه عربی آنرا بر هم زده‌اند و اجبار و بند دوگانه‌ای را به واژه‌گان فارسی تحمیل کرده‌اند اجباری که برخلاف اجبار و بند دستوری ذاتی یک زبان از توانایی تعمیم و قدرت زاینده‌گی و صرفه‌جویی برخوردار نیست.

* * * * *

به سه دلیل میتوان طرفدار واژه‌سازی بود:

۱- ایرانی بودن.

۲- فارسی زبان بودن.

۳- زبان‌شناس بودن.

درینجا کوششی شد که چهارچوب نظری دلیل سوم لااقل در کلیات آن و در رابطه با مسئله بس مهم آزادی و بند در زبان که نحوه تعادل آن، زبانی را دشوارتر یا آسانتر میکند، ازائه شود.